

نظریه جبر و اختیار در مقارنه آراء آگوستین و اشعری

محمد رضا ابوئی^۱

چکیده:

در این نوشتار ضمن اینکه مفاهیمی مانند جبر و اختیار، قضا و قدر، گناه نخستین و لطف (فیض) در اصطلاح و کاربرد مسیحی آن و... مورد مطالعه قرار گرفته است، دیدگاه آگوستین قدیس در موضوع جبر و اختیار که مورد اختلاف با دیگر کشیش معاصرش، پلاگیوس بوده، مورد بررسی قرار گرفته است. ما این دیدگاه‌ها را با ترجمه نامه‌های آگوستین علیه پلاگیوس و پیروان او به دست آوردیم. در ادامه مباحث، تفکرات ابوالحسن اشعری در جبر و اختیار و تفسیر نظریه کسب توسط وی نگاشته شده است. همچنین دیدگاه مخالفین او یعنی فرقه معتزله و تطبیق دیدگاه‌های این دو فرقه در کلام اسلامی با دیدگاه آگوستین و پلاگیوس در جبر و اختیار نیز مطرح گردیده است. آگوستین با استفاده از نظریه فیض راه برون رفت از باطلاق جبرگرایی را در کلام مسیحیت کاتولیک گشوده است، همان شیوه‌ای که ابوالحسن اشعری با تکمیل و تدوین نظریه کسب پیموده تا از اتهام جبرگرایی مصون بماند، هر چند منتقدین ایشان بر این باورند که این نظریه‌ها نتوانسته این دو متکلم نامور را از اتهام جبرگرایی برهانند. در این مقاله علاوه بر طرح مباحث فوق‌الذکر به سایر وجوه اشتراک یا افتراق این دو اندیشمند مؤثر در کلام مسیحی و اسلامی به شیوه توصیفی تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای پرداخته شده است.

واژگان کلیدی:

آگوستین، پلاگیوس، اشعری، جبر، اختیار، فیض

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یزد Mohammadrezaaboei@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۸/۲۴

طرح مساله

قرون اولیه تاریخ دین مسیحیت از جمله دوره هائی است که نظام فکری و اعتقادی این دین شکل گرفته است. قرن پنجم میلادی دوران پالایش عقاید مسیحیت توسط آگوستین قدیس^۱ است، او که از مدافعان صاحب نام کلیسای کاتولیک و از صاحب نظران این دوره محسوب می گردد، سرسختانه هر انحراف فکری را رصد می کند و اتهام های شرک آمیز مانویان، و حتی تفاسیر کشیشان و اسقفانی مانند پلاگیوس^۲ را که بر خلاف اعتقادات راسخ کاتولیکی می یابد، با استناد به آیات کتاب مقدس پاسخ می دهد.

در این نوشتار که بر اساس رساله های آگوستین علیه پلاگیوس تنظیم گردیده است، به اساسی ترین اختلافات فکری و اعتقادی رهبران و صاحب نظران کلیسا در نیمه اول قرن پنجم پرداخته شده است. کلیسای کاتولیک در آن زمان از سوی پلاگیوس کشیش آزاداندیش، به انحرافات اعتقادی در مسائل متنوعی مانند لطف یا فیض، اختیارانسان، گناه اولیه و ... متهم گردید، و پیروان او به ترویج افکار او پرداختند؛ آگوستین که اسقف هیپو^۳ بود، در نامه نگاری های خود خطاب به پاپ های آن زمان و سایر رهبران کلیسای کاتولیک ضمن گوشزد نمودن خطر پلاگیوس و کشیشان همفکر وی، به تبیین تفکر و اعتقادات ایشان پرداخت. وی در مقام پاسخگوئی به مباحث پلاگیوس که آن ها را تهمت و افترای به کاتولیک ها می نامد به طور مستدل و مستند، به آیات کتاب مقدس استناد جست. از آنجا که از اعتقادات آگوستین جبرگرایی استشمام می شود، بررسی تطبیقی آراء ابوالحسن اشعری و اشاعره به عنوان نماد جبرگرایی در اسلام با آراء آگوستین می تواند جنبه نوآوری در این مقاله داشته باشد.

مفاهیمی مانند جبر و اختیار، در میان ارباب ادیان، همواره از جمله مباحثی بوده که طرفداران زیادی داشته است. به ویژه فرهیختگان و نظریه پردازان علوم و معارف دینی و فلسفی در این زمینه قرن ها به مباحثه و نزاع های کلامی و فلسفی پرداخته اند. در میان دانشمندان دو دین اسلام و مسیحیت نیز این مباحث تقریباً از همان سده های نخستین از

1 Saint Augustine.

2 Pelagiuse.

3 Hippo.

مباحث پر طرفدار و جنجالی بوده است. هر چند به اعتقاد بعضی از صاحب نظران مباحث مربوط به جبر گرایی و قدری گری (اختیار گرایی) پس از ورود اسلام به حوزه کشورهای مسیحی نشین و البته با سوء استفاده حکام بنی امیه در ایجاد فرقه های طرفدار جبر گرایی، در جهان اسلام ورود پیدا کرد (دادبه، ۱۳۸۰: ۵۲۴). اما به هر حال طرح سؤال از جبر و اختیار و علاقه فطری به سرنوشت خویش و... از جمله مسائلی نیست که زائیده سیاست های سلاطین جور باشد. هر چند ایجاد انحراف در باورها و پراکندن تخم تردید و وسوسه در دل های افراد جامعه به منظور تحکیم قدرت مخصوصاً از سوی شخصیت های پرفریبی چون معاویه دور از ذهن نیست.

به دنبال وجود چنین حقایقی و طرح این مسائل از زمان های دور، در هر دو دین دانشمندی به طرفداری از یک جبهه اعتقادی و دیگرانی در رویارویی با آنها آثار، کتاب ها و مکاتب کلامی مختلفی آفریدند که در حوزه علوم نظری درخور توجه است. در دین مسیحیت برای رستگاری بشر و نقش آفرینی حضرت عیسی مسیح تفکرات و باورهایی ترویج گردیده که حضور نجات بخش وی با لطف الهی تقریباً بدون اختیار تام افراد به رستگاری آنان می انجامد، مصداق بزرگ چنین نجاتی می تواند پولس رسول یا حتی خود آگوستین باشد. این چنین نجات هایی شائبه جبری بودن ایمان و هدایت را دامن می زند. در اسلام نیز وجود ده ها آیه و روایت مبنی بر قدرت تامه الهیه، بعضی از رهجویان وادی معرفت را به دره های خطرناک جبر گرایی سوق داده و تا سرحد سقوط در این وادی پیش برده است.

اندیشه های اشعری

اشعری به ارائه طرحی نوین اقدام نمود که به گونه ای تضاد موجود میان عقل گرایی و ظاهر گرایی را برطرف نماید. بدین جهت با هر یک از آن دو گروه هم موافق بود و هم مخالف، با عقل گرایان در این جهت که استدلال عقلی در اثبات عقاید دینی، بدعت و حرام نبوده بلکه ارجح و پسندیده است موافقت نمود، و به تألیف رساله «ستحسان الخوض فی علم الکلام» مبادرت ورزید، و با استفاده از شیوه استدلال عقلی فرضیه های کلامی جدیدی را ابداع نمود، و یا اگر قبل از وی مطرح شده بود، به تحکیم آنها پرداخت که

این فرضیه‌ها، عقاید و آراء ویژه وی را در علم کلام تشکیل می‌دهند.

نظریه کسب

از مسائل مورد اختلاف میان معتزله و ظاهرگرایان مسئله قدر یا خلق اعمال بود، معتزله به انگیزه دفاع از عدل و حکمت خداوند، اندیشه قدری‌گری را برگزیده و افعال اختیاری انسان را از قلمرو و اراده و قدر الهی بیرون دانسته، او را خالق افعال خویش می‌شناختند، و در برابر آنان ظاهرگرایان به انگیزه دفاع از عمومیت اراده و قدر الهی و نیز اصل توحید در خالقیت، هرگونه خالقیت را از انسان نفی کرده و افعال او را اعم از طاعات و معاصی، مخلوق خدا می‌دانستند، از این عقیده، با تعبیر "خلق اعمال" یاد می‌شود (انواری، ۱۳۷۹: ۶۰).

اشعری آنگاه که از مکتب اعتزال انصراف داد، حمایت خود را از عقیده خلق اعمال ابراز نمود، و در رساله‌ای که عقاید خود را نگاشت، بر این عقیده تصریح نمود: «افعال بندگان مخلوق خداوند و درعین حال مقدر ایشان است» (اشعری، ۱۹۵۲: ۳۸). ولی برای توجیه اصل اختیار و رهایی از پی آمدهای نادرست اندیشه جبر، نظریه کسب را که قبل از او توسط حسین نجار و ضراربن عمرو مطرح شده بود، برگزید. بحث درباره حدود اختیار انسان و چگونگی ربط آن به خلقت عام الهی از عمده ترین وجوه کلام اشعری است. وی با برگزیدن نظریه کسب که بعدها به دست پیروانش بسط یافت، کوشیده است با حفظ عقیده به اراده و قدرت فراگیر خداوند، برای آنچه از خود آدمی بر می‌آید و به اصل تکلیف و ثواب و عقاب معنا می‌بخشد، جایی باز کند. اشعری فصلی را به اثبات مطلق بودن اراده و قدرت الهی که در نظام کلامی او خاص ترین صفات خدا به شمار رفته‌اند، اختصاص داده است. "اگر در عالم چیزی باشد که او اراده نکرده است، از وجود آن اکراه داشته، و در این صورت از پدید آمدن آن نیز ابا ورزیده است، و این مستلزم آن است که گناهان، چه او بخواهد یا نخواهد، صورت بگیرند و این حالت شخص ضعیف و مقهور است" (اشعری، ۱۹۵۲: ۲۵). اصل نخستین وی این است که همه چیز به اراده خداوند پدید می‌آید و اراده او تنها به امور ذاتاً محال نمی‌تواند تعلق بگیرد، بنابراین افعال انسان‌ها نیز، از دایره اراده او بیرون نیستند. لذا نسبت دادن بدی‌ها به غیر از خدا در حکم ثنویت و شرک

است.

اشعری بر فراگیر بودن اراده^۳ خداوند به ۳ گونه استدلال می‌کند:

۱. اراده از صفات ذات است و از این رو، حدی نمی‌پذیرد.

۲. هر حادثی آفریده^۴ خداست و او چیزی را بی‌اراده نمی‌آفریند.

۳. اگر در قلمرو ملک خدا چیزی باشد که آن را اراده نکرده باشد، یکی از این دو

نتیجه لازم می‌آید: سهو و غفلت یا ضعف و عجز از رسیدن به مراد که هر دو باطل است.

اشعری سپس با طرفداران قدر و معتزله به احتجاج بر می‌خیزد که اگر وجوب اراده

خدا در مورد فعل او پذیرفته شده است، نمی‌توان آنچه را هم که به غیر خدا نسبت داده

می‌شود، بیرون از اراده او دانست، زیرا همه چیز فعل اوست (ابن فورک، ۷۲).

به عقیده اشعری محال است که خداوند چیزی را بر خلاف علم خویش اراده کند.

بنابراین به وقوع شر از اهل شر علم دارد، بنابراین، او همچنان که بر وقوع شر از اهل شر

علم دارد، باید گفت که وقوع شر را از ایشان و برای ایشان اراده فرموده است، بنابراین

می‌توان پذیرفت که خداوند امر به چیزی کند که اراده^۵ او به ترک آن از سوی مأمور تعلق

گرفته است، همچنان که امر کردن او به آنچه می‌داند که واقع نمی‌شود، رواست. با این

همه ابن فورک می‌گوید که اشعری تأکید می‌کرد که چون اراده در معنی وسیع کلمه با

معنی امر مناسبت دارد، باید از تصریح به این حکم که خداوند، گناه بندگان را اراده

فرموده است، پرهیز کرد، از آن رو که به کار بردن هر لفظی که موهم معنی نادرستی باشد،

جایز نیست. اشعری میان اراده و مشیت فرقی قائل نشده و این مبنای او در تفسیر آیاتی در

این زمینه بوده است (ابن فورک، ۷۲).

به تعبیر دیگر از دیدگاه او خالق و فاعل حقیقی هر چیز خداوند است وی نظر برخی

متکلمان را که حکم فعل را از خلق جدا کرده‌اند و انسان را فاعل حقیقی عمل خود

شمرده‌اند مردود دانسته است بر پایه رأی او در باب حدوث، خالق و فاعل هر چیز کسی

است که آن را با همه ویژگی‌هایش و منطبق بر خواست خویش به وجود بیاورد، حال

آنکه افعال مردمان با قصد و تصوری که خود از آن‌ها دارند مطابق نیست، مثلاً کافر فعل

خود را نیک و حق می‌پندارد اما خالق کفر کسی است که آن را زشت و باطل اراده کرده

است، همچنان که مؤمن نیز کار نیک خویش را برخلاف آنچه غالباً پیش می‌آید، خالی از دشواری‌های عملی آن قصد می‌کند.

اشعری از اینجا مفهومی از فعل انسانی را بیان می‌کند که بر آن اساس فعل آدمیان در عین آنکه به خود آن‌ها نسبت داده می‌شود و اختیار و تکلیف ایشان را موجه می‌سازد آفریده خداست. اشعری از این مفهوم به کسب تعبیر می‌کند و آدمی را مکتسب عمل خویش به شمار می‌آورد یعنی کسی که عمل را از این خویش می‌سازد. کسب به تعریف اشعری کاری است که به واسطه قدرتی حادث صورت یابد. بدین گونه، ملاک انتساب فعل به انسان چیزی بیش از این نیست که به همراه آن فعل حالت اراده و قدرت انجام دادن آن نیز در او وجود داشته باشد. بنابراین عملی که انسان به اختیار می‌کند از دو شأن برخوردار است:

نخست اینکه اراده انسان بدان تعلق می‌گیرد و قدرت بر آن نیز در او به وجود می‌آید.
دوم آنکه خداوند آن فعل را با اراده و قدرت خویش پدید می‌آورد.

اشعری این وضع دوگانه را به حرکتی تشبیه می‌کند که خداوند در جسمی می‌آفریند، اما جسم است که به تحریک موصوف می‌شود با این تفاوت که فعل اختیاری مطابق خواست آدمی تحقق می‌یابد. وی تأکید می‌کند که کسب در عین حال فعل خداست و همان وجهی که در انتساب حرکات اضطراری انسان به آفرینش خداوند وجود دارد، بر کسب نیز که از حیث صورت و شرایطی چون زمان و مکان مانند دیگر حرکات است، صدق می‌کند. با این همه آنچه کسب را از فعل اضطراری تمایز می‌بخشد این است که انسان تفاوت این دو نوع حرکت را در خویش به نحو شهودی در می‌یابد. مطابق این مفهوم اساس اختیار انسان دریافت او از اختیار خویش است (ابن فورک، ۱۹۸۷: ۱۰۰).

ابن فورک می‌گوید که وی معتقد بود که خداوند از اختیار و قدرت خویش به آدمی می‌بخشد و این معانی را مقارن با ایجاد فعل در او، برای او حادث می‌کند. در کلام اشعری بحث از استطاعت یعنی حالتی که انسان را بر انجام دادن فعل قادر می‌سازد و چگونگی رابطه آن با فعل، در واقع تکمیل‌کننده نظریه کسب است (اشعری، ۱۹۵۲: ۴۵).

بدین گونه، صورت‌بندی فعل اختیاری از دیدگاه اشعری چنین است که خداوند به

دنبال اراده انسان به فعل که خود حادث به اراده الهی است قدرت انجام دادن آن را به او می‌بخشد و همزمان، خود فعل را در تن او می‌آفریند. بنا بر نقل ابن فورک از برخی آثار از میان رفته اشعری، وی رابطه استطاعت و فعل را از نوع رابطه علت و معلول می‌دانسته و از این تصور، برای بیان تقارن استطاعت با فعل و نفی تقدم زمانی استطاعت بهره می‌جسته است. در عین حال باید دانست که این رابطه مانند هر نمونه دیگری از پیوند علیت، در اندیشه اشعری خالی از ضرورت ذاتی است. بدین سان خداوند در همه افعال انسانی، اراده و قدرت و فعل را خود بر سبیل ابداع و اختراع می‌آفریند (اشعری، ۱۹۵۲: ۷۶-۱۱۰).

هرچند نظریه کسب از دستاوردهای او است اما پیروان برجسته او، قاضی ابوبکر باقلانی و ابوالمعالی جوینی صورت‌های دیگری به مفهوم کسب بخشیده‌اند.

به عقیده اشعری قضا و قدر هر امری را فرامی‌گیرد و افعال کسبی را نیز خداوند آفریده، و از آن‌ها خبر داده است. بنابراین، قضای الهی اگر به معنی آفرینش نیز به کار رود هم شامل طاعات بندگان است و هم شامل معاصی ایشان. اما خلق گناه و بدی، نقصی برای ذات او نیست، زیرا به بیان اشعری خداوند همچنان که فاعل اراده و شهوت و حرکت در مخلوق است و خود هرگز به آن حالات موصوف نمی‌گردد، خالق و فاعل ظلم و به طور کلی شر است، برای مخلوق، نه برای خویش، از این رو اشعری این تفسیر را نمی‌پذیرد که قضا و قدر در مورد افعال اختیاری، تنها به معنی امر و تشریح بوده است. بنابراین مسئله توصیف خدا به قادر بودن بر ظلم که میان متکلمان محل بحث بوده است، نزد وی صورت دیگری می‌یابد. به نظر او اگر مقصود از ظلم، فعلی باشد که خداوند با صورت بخشیدن به آن، ظالم شود، قدرت او بر ظلم محال است، اما او را می‌توان قادر بر ظلم دانست، به این معنی که ستم‌های بندگان به قدرت او پدید می‌آیند و چون او ستم را برای غیر می‌آفریند، خود هرگز به آن موصوف نمی‌گردد.

نتیجه تفسیر اشعری از استطاعت، نسبت دادن «تکلیف ما لایطاق» به خداوند است، از آن رو که او کافران را تکلیف به ایمان کرده است، اما اگر ایشان برای ایمان استطاعت داشتند، لازمه استطاعتشان ایمان بود. با این همه، اگر مراد از ما لایطاق، کاری باشد که شخص از انجام دادن آن عاجز است، تکلیف به آن از سوی خداوند ممکن نیست. اشعری

توضیح می‌دهد که مفهوم مقابل استطاعت، عجز نیست، کسی که کاری را ترک می‌گوید و به ضدش می‌پردازد، به تحلیل وی استطاعت آن فعل را ندارد و در عین حال نمی‌توان گفت که نسبت به آن عاجز است.

در تفسیر حقیقت "کسب" از طرف اساتید و محققان کلام اشعری آراء مختلفی ابراز گردیده است، ولی معروف‌ترین آن‌ها این است که کسب عبارت است از: مقارنت وجود فعل با قدرت و اراده انسان، بدون آنکه قدرت و اراده او در تحقق آن تأثیری داشته باشد، چنانکه قوشچی گفته است:^۱ مراد از کسب مقارنت داشتن فعل انسان با قدرت و اراده او است، بدون این که انسان در پیدایش فعل تأثیری داشته باشد غیر از اینکه ظرف و محل پیدایش آن است (قوشچی، ۱۳۶۴: ۴۴۵).

نظریه «کسب» نه تنها مورد نقد مخالفان اشاعره قرار گرفته است، بلکه برخی از محققان اشاعره نیز آن را نادرست دانسته و در ردیف آراء مبهم و معماگونه به شمار آورده‌اند.

دانشمندانی چون شیخ محمد عبده و شیخ شلتوت نیز آن را پذیرفته‌اند و احمد امین مصری آن را به عنوان تعبیر جدیدی از نظریه جبر دانسته و گفته است:^۲ این نظریه همان‌گونه که می‌بینی در موضوع جبر هیچ‌گونه تغییری نداده بلکه تعبیر جدیدی از آن است (امین، ۱۹۳۳: ۳: ۵۷). در رد نظریه «کسب» اشعری گفته شده که این عقیده، انسان را از محدوده مجبور بودن او در افعال خویش بیرون نمی‌برد، و وجود این نوع قدرت، نقشی در عمل ندارد و نمی‌تواند ثواب و عقاب مترتب بر افعال را توجیه کند. بنابراین هیچ‌کدام از دو گروه نتوانسته‌اند برای تصحیح تکلیف و ثواب و عقاب شیوه مناسبی را انتخاب کنند؛ چرا که اشاعره قدرت انسان را در ایجاد فعل مؤثر نمی‌دانند و معتزله معتقدند خداوند بر هیچ‌یک از افعال بندگان قدرت ندارد. بنابراین امامیه در برابر اشاعره و معتزله موضعی میانه دارند که نه رأی اشاعره را پذیرفته‌اند و نه نظریه معتزله را تأیید کرده‌اند؛ بلکه معتقدند

۱ «والمراد بکسبه اياه مقارنته لقدرته و ارادته من غير ان يكون هناك منه تأثير او مدخل في وجوده سوى كونه محلا له.»

۲ «و هو كمتري لا يقدم في الموضوع و لا يؤخر، فهو شكل جديد في التعبير عن الجبر»

افعال انسان ساخته و پرداخته خود اوست و خداوند به او قدرت اراده داده تا آن‌ها را به جا آورد یا ترک کند. انسان بدی و خوبی را به اختیار خود انجام می‌دهد؛ زیرا قادر است آن‌ها را انجام دهد یا ترک کند و قدرتی که به انسان داده شده، تنها به یکی از دو طرف تعلق ندارد. اراده خدا در بعد تشریح، امر به خوبی و نهی از بدی و در بعد تکوین، صدور فعل اختیاری از انسان است.

دیدگاه معتزله

در مرید بودن خدای متعال بین متکلمان و حکیمان اختلافی نیست، اما در تفسیر اراده خدا اختلاف وجود دارد. در اینجا دیدگاه معتزله که اندیشه‌ای متفاوت از اشاعره درباره اراده الهی داشته‌اند، مطرح می‌شود:

صاحب‌نظران معتزله دارای آرای یکسانی در باره اراده الهی نیستند، به عنوان نمونه پیروان بشر بن المعمر اراده را بر دو گونه می‌دانند: اراده‌ای که فعلی از افعال است و اراده‌ای که در ذات اوست. اراده ذاتی حق، پیوندی با گناه بندگان ندارد (اشعری، ۱۳۶۲: ۹۸).

ابوالحسن بصری از معتزله، اراده را علم خدای تعالی به مصالحی در فعل می‌داند و اراده را به صفت علم بر می‌گرداند و این علم را «داعی» می‌نامد. کعبی، اراده الهی را به معنای علم داشتن او به افعال می‌داند. ابوهاشم و ابوعلی، از معتزله معتقدند، اراده خدا حادث است؛ ولی نه در محل. نظام، اراده خدا را همان فعل یا امر یا حکم او می‌داند. ابوالهذیل در پاسخ این سؤال که آیا خداوند قادر بر ظلم و ستم است؟ پاسخ می‌دهد که محال است خداوند چنین کند زیرا ستمگری نشانه نقص است و نقص بر خدا روا نباشد (اشعری، ۱۳۶۲: ۱۰۴). خلاصه اینکه هرچند معتزله در مرید بودن خداوند سیحان متفق‌اند. در معنای اراده اختلاف کرده‌اند. اما درباره اراده انسان تقریباً همه معتزله متفق‌اند که انسان‌ها در انجام دادن همه افعال اعم از خیر و شرّ توانایی دارند. و فاعل تمام افعال خودشان اعم از خیر یا شرّ هستند (ملاصدرا، ۱۳۵۶: ۲). اما قاضی عبدالجبار معتزلی معتقد است، تعداد اندکی از معتزله بر این اعتقاد نیستند (قاضی عبدالجبار، ۱۹۵۶: ۸:۳).

تاریخچه نظریه گناه نخستین^۱

اصطلاح گناه نخستین، در میان مسیحیت همانند تثلیث یک اصطلاح کلامی است، که در کتاب مقدس به صراحت نیامده است. با این حال بخش مهمی از کتاب مقدس به مسئله گناه و پیامدهای آن اختصاص یافته است. از این رو متکلمان مسیحی کوشیده‌اند که ریشه بحث گناه نخستین را از کتاب مقدس بجویند (Pfandl, 1954: 57). تکوین آموزه گناه اولیه با داستان هبوط آدم و حوا در باب سوم سفر پیدایش آغاز می‌شود. آن هنگام که آدم حوا از فرمان الهی مبنی بر نخوردن میوه شجره ممنوعه سرپیچی می‌کنند، خداوند آن‌ها را با مبتلا ساختن به سختی و زحمت، رنج و مرگ، مجازات کرد. به طوری که در معرض چنین چیزهایی بودن بخشی از ارثیه آن‌ها برای ماست. ولی داستان نمی‌گوید که آن‌ها مجازات‌های اعمال ما هستند و اشاره نمی‌کند که ما وارث گناه آدم ابوالبشر هستیم. در رسائل پولس به این امر اشاره می‌شود.

پولس رسول کتاب مقدس عبری را به عنوان پیش‌بینی‌های کامل از اموری تعبیر می‌کند که تنها در زندگی عیسی تحقق می‌یابد. روایت او از جایگاه آدم و مسیح در خلقت که یادآور نوعی تقابل است این‌گونه آغاز می‌شود: «پس همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد و به واسطه گناه، مرگ آمد و بدین سان مرگ دامن گیر همه آدمیان گردید. از آنجا که همه گناه کردند» (رومیان، ۵:۱۲) سپس نتیجه می‌گیرد: «زیرا همان‌گونه که به واسطه نافرمانی یک انسان، بسیاری گناهکار شدند، به واسطه اطاعت یک انسان نیز بسیاری پارسا خواهند گردید» (رومیان، ۵:۱۹). تقابل‌های دقیقاً موازی در بخش دوم این آیات حاکی از این است که همه در نتیجه نافرمانی آدم گناهکار هستند. اطاعت یا عمل نیک یک انسان (مسیح) آن است که از طریق آن، همه انسان‌ها (در آینده) عادل خواهند شد.

مفهوم گناه نخستین از اواخر سده دوم نزد برخی از آباء یونانی کلیسا هم چون ایرنائوس^۲ و اوریگن^۳ نیز آباء لاتینی کلیسا همچون ترتولیان^۴ و امبروز^۵ شکل گرفته بود، ولی آگوستین

1 Original sin.

2 Irnaous.

3 Origen.

4 Tertullian.

5 Amberoze.

به عنوان مهم‌ترین نظریه پرداز گناه نخستین با تاریخی کردن، روان‌شناختی ساختن و شهوانی تلقی کردن مسئله هبوط انسان، این آموزه را برجسته ساخت. آگوستین تکبر را نقطه آغاز گناه دانست، همین تکبر شیطان را که منشأ گناه بود او را به نابودی کشاند، و پس از آن بود که شیطان از رهگذر رشک و حسد آدم را به همان شیوه به تباهی و هلاکت کشاند. به بیان دیگر شیطان از در تکبر وارد گشت. از این رو، تکبر آغاز هر گناهی است.

دیدگاه آگوستین از سوی پلاگیوس و برخی همچون تئودوروس^۱ و سلستیوس^۲ مورد نقد قرار گرفت. تئودوروس منکر آن بود که گناه آدم، منشأ و علت مرگ باشد. سلستیوس دوست و شاگرد پلاگیوس که دیدگاه‌های او را برای عامه مردم تبلیغ می‌کرد، بیان می‌داشت که آدم بنا بود بمیرد، چه گناه می‌کرد یا گناه نمی‌کرد. گناه آدم تنها به خود او آسیب رسانده است نه به نسل بشر، پس از چندی مخالفان آگوستین یا پلاگیوسی‌ها پذیرفتند که انتقال مرگ از آدم به آسانی از طریق وراثت به فرزندان انتقال می‌یابد. با این حال ایشان انتقال گناه از آدم به نسل‌های بعدی را نپذیرفتند. پلاگیوسی‌ها در موضع‌گیری سوم بیان داشتند که آدم باعث گناه در انسان گشته است، اما نه به صورت موروثی بلکه از طریق الگو واقع شدن برای انسان‌ها، پس از محکومیت پیروان مکتب پلاگیوس در شورای افسس، مکتبی پدید آمد تحت عنوان شبه پلاگیوسی که معتقدان به آن به رغم اینکه مکتب پلاگیوسی را کفر تلقی می‌کردند ولی در عین حال توافق کامل با نجات‌شناسی آگوستینی نداشتند. ایشان منکر نظریه تقدیر و فیض آگوستین بودند. چرا که از نظر ایشان این دو نظریه نافی مسؤولیت و اراده انسان بودند، آگوستین با پیروان این نگرش نه به عنوان بدعت کار بلکه هم چون برادران مسیحی که دچار اشتباه بودند، برخورد می‌کرد.

شورای ترنت^۳ یکی از مهم‌ترین شوراها در تاریخ کلیسای کاتولیک است. در این شورا طی پنج حکم کلیسایی به طور تفصیلی به مسئله گناه نخستین پرداخته شده است و مکتب شبه پلاگیوسی و مکتب پلاگیوسی^۴ هر دو محکوم و رد شدند.

1 Teodorus.

2 Selestius

3 Council of trent

4 Semi pelagians

لطف الهی و فیض در کتاب مقدس

یکی از استوارترین استوانه‌های عقاید مسیحیت به ویژه مذهب کاتولیک این است که لطف الهی شامل حال بشر شد و برای رستگاری انسان و نجات وی از گناه، خدای پدر فرزند خویش را به دنیا فرستاد تا با فیض حضور وی که پروردگار مؤمنین مسیحی محسوب می‌شود، مسیحیان نجات یابند، البته اعتقاد به لطف الهی جهت هدایت و رستگاری انسان‌ها، سابقه‌ای طولانی در ادیان دارد.

در دین اسلام نیز این اعتقاد تحت عناوین مختلف وجود دارد، تعابیری همانند قاعده لطف در میان متکلمان مسلمان به ویژه شیعیان دلالت آب‌نمک عقیده دارد که با وجود لطف الهی رهبران و علمای مسلمان از انحراف و اشتباه فاحش در ترسیم راه هدایت مصون هستند، وجود امام معصوم به عنوان حجت الهی بنیان قاعده لطف می‌باشد.

البته واژه فیض^۱ که واژه‌ای اخص از لطف الهی است، منحصراً ساخته و پرداخته مسیحیت نیست، بلکه چنین مفهومی در عهد عتیق نیز یافت می‌شود.

منتهی معنای دقیق این واژه و تحول و گسترش معنایی که به تبع آن می‌توان یافت، به وضوح تنها در عهد جدید تبیین گردیده است (Sell 1908, 11:148). این مفهوم در عهد جدید در رویارویی با نظام نجات که در عهد عتیق مبتنی بر شریعت بود، قرار می‌گیرد و به طرح نجات جدیدی می‌پردازد که عیسی مسیح بانی آن بوده و بر لطف الهی یا فیض مبتنی است (رک: یوحنا، ۱۷/۱). در سنت مسیحی از سویی بدون یاری لطف الهی، ما نمی‌توانیم مصاحب خدا شویم، و فقط با فیض الهی می‌توانیم خدا را به همان طریقی که خواسته درونی ما است، بشناسیم و دوست بداریم.

القائاتی که در وجود ما رخ می‌دهد، فضیلت‌های الهی، ایمان، امید و نیکوکاری همه پیرو فیض هستند و اساساً به آن مرتبط می‌باشند، و از آن نشأت می‌گیرند؛ همان‌گونه که گرما و نور از خورشید ناشی می‌شوند (Ripley 1960, 158). و از سوی دیگر این لطف الهی است که فیض حضور بالاترین عطیه خدا، یعنی پسرش عیسی، که تمام عطایای دیگر در آن خلاصه می‌شود را در جامعه ایمانی متبلور می‌سازد (رومان، ۳۲/۸). اما فیض صرفاً

1 grace ,charis.

یک عطیه نیست، بلکه عطیه ای است که لطف، بخشندگی و سعه صدر عطاکننده را بیان می‌کند. از سر لطف و به واسطه فیض است که خداوند عطایای الهی را به انسان ارزانی می‌دارد، و نیز لطف سرشار الهی موجب می‌شود تا به واسطه فیض کسی که این عطیه الهی را دریافت می‌کند، در نظر خدا نیکوکار شمرده شود. واژه فیض در زبان عبری و یونانی، هم بیانگر منشأ این عطیه در خداوندی است که عطاکننده فیض است، و هم تأثیر این عطیه را بر دریافت کننده آن بیان می‌کند.

در عهد عتیق، فیض، در خداست. اما در عهد جدید، لطف خدا در فیض شخص عیسی مسیح آشکار می‌شود. مسیحیان بر این اعتقاد بودند که کار و وظیفه عیسی به عنوان مسیح این بود که خداوند را فاش و آشکار ساخته و به جهانیان بفهماند که خدا چگونه است. آمدن عیسی مسیح نهایت لطف، بخشندگی و فیض الهی است و نشان می‌دهد که بخشندگی خدا تا بدان حد است که حتی از دادن پسرش نیز دریغ نمی‌کند (رومان، ۸/۳۲). چنانچه در کتاب یوحنا نیز متذکر گردیده است که در شخص مسیح فیض راستی به ما رسیده است. فیض راستی را در وجود عیسی دیده‌ایم (یوحنا، ۱/۱۴).

آموزه فیض در عهد جدید

مباحث مربوط به فیض، طبیعت انسان و گناه اولیه و ارتباط آن با نجات و رستگاری، در تاریخ مسیحیت، با تأکید و قوت بسیار در قرن پنجم مطرح گردید، بر خلاف کلیسای شرق که متفکران عقل‌گرای یونانی در آن به مباحث نظری و متافیزیکی در الهیات علاقه‌مند بودند، متفکران کلیسای غرب به موضوعاتی چون انسان‌شناسی و نجات‌شناسی می‌پرداختند (اگریدی، ۱۳۷۷: ۱۷۸).

سلسله مباحث مربوط به طبیعت انسان با گناه و فیض، اولین بار در مناقشات پلاگیوس و آگوستین مورد توجه قرار گرفت، بحث این دو صاحب‌نظر کلیسای غرب بر سر مسئله طبیعت انسان و چگونگی نجات او بود، که آیا انسان فقط با قدرت الهی نجات می‌یابد، یا در فرایند نجات جایی نیز برای اراده انسان و اعمال او وجود دارد؟ پلاگیوس معتقد به تأثیر اراده انسان و قدرت انتخاب خوب و بد در او بود. وی معتقد بود هر انسانی، خلقتی مستقل دارد و لذا تحت تأثیر گناه آدم نمی‌باشد. فراگیر بودن گناه در جهان از طریق ضعف جسم

انسان توجیه می‌شود نه از طریق نابودی اراده انسان به وسیله گناه اولیه، انسان گناه اولیه را از آدم به ارث نمی‌برد، اما گناهان افراد نسل‌های قدیمی جسم نسل فعلی را تضعیف می‌کند، به طوری که انسان همواره گناه می‌کند، مگر آنکه اراده افراد در فرآیند نجات با خدا همکاری نماید. انسان با اراده آزاد می‌تواند برای کسب تقدس با خدا همکاری کند و از امکاناتی نظیر کتاب مقدس، عقل و الگوی مسیح، برای کسب فیض استفاده کند (کرنز ۱۹۹۴، ۱۱۱). پلاگیوس واژه فیض را همان توانایی‌های طبیعی انسان می‌داند. به اعتقاد او، این توانایی‌ها نه دچار عیب و نقص‌اند و نه گرفتار فساد و تباهی بلکه خدا این توانایی‌ها را به انسان بخشیده و بر آدمی است که از آن‌ها استفاده کند. پلاگیوس گفته که انسان می‌تواند به کمک عقل و اراده خویش که جزو توانایی‌های اوست، از گناه پرهیز کند. (مک کراث، ۱۳۸۵: ۴۷۴)

اما به نظر آگوستین، منظور عهد جدید از فیض ابدأ چنین نیست. او می‌گوید: اعتقادات پلاگیوس با بسیاری از آموزه‌های اساسی مسیح در تناقض بوده و تعلیمات پلاگیوس آموزه‌های فیض ازلی، گناه نخستین و منجی بودن مسیح را نادیده می‌گیرد، این اندیشه که انسان ذاتاً به گناه متمایل است، در نظام فکری پلاگیوس ابدأ جایی ندارد. اما از نظر آگوستین فرزند آدم پس از گناه او جسم خود را تحت اختیار خویش ندارد و نمی‌تواند گناه نکند. او می‌گوید: جسم ما که تحت اختیار ما بوده است، اینک ما را به سبب نافرمانی خود دچار مشکل می‌کند، در صورتی که ما با مخالفت خودمان مرتکب گناه شده‌ایم نه خدا، زیرا او نیازی به ما ندارد، بلکه ما به خدمت جسم خودمان نیاز داریم. پس آنچه دریافت می‌کنیم کیفر خودمان است، در صورتی که آنچه انجام داده‌ایم، هیچ کیفری بر او نیست.

آگوستین معتقد است، ما انسان‌ها برای نجات خود، از آغاز تا پایان زندگی یک سر متکی به خداییم. او میان توانایی‌های طبیعی انسان که به عنوان موهبت‌های طبیعی به وی عطا شده است و عطایای فیض، که عطایای خدا به انسان، به عنوان موهبتی اضافی هستند، به دقت تمایز می‌گذارد. از نظر آگوستین، طبیعت انسان، ضعیف، ناتوان و گمراه است و برای آنکه تازه و احیاء شود، نیازمند توجه و امداد الهی است. از نظر او، فیض عبارت است از بذل توجه بی‌حد و حصر خدا به انسان، بی آن که انسان استحقاق آن را داشته باشد

(لوئیس، بی تا: ۱۱۱).

اما پلاگیوس معتقد است، فیض به ما کمک می کند که به وظایف اخلاقی خود پی ببریم، اما در انجام دادن این وظایف هیچ کمکی به ما نمی کند. فیض از نظر پلاگیوس چیزی بیرونی و منفعل بوده که خارج از ما است. حال آنکه آگوستین فیض را حضور واقعی و نجات بخش خدا در مسیح و در درون ما می داند که دگرگون می سازد. او فیض را امری درونی، فعال و پویا می داند. (مک کراث، ۱۳۸۵: ۴۷۵)

تجربه آگوستین درباره وسوسه، او را متقاعد کرد که انسان بدون کمک الهی از دستیابی به هر نتیجه خوبی عاجز است. در واقع فیض الهی نه تنها برای حمایت از تصمیمات نیک انسان لازم است بلکه برای این نیز لازم است که با القای انگیزه های نیک باعث کسب آن ها شود، لذا باید فیض ازلی برای این مقصود وجود داشته باشد. او این اعتقاد را در این دعا بیان می کند: آن چه را فرمان می دهی، عطا کن و آن چه را می خواهی فرمان بده. اما دریافت تند او از ضعف انسانی، همراه با عکس العمل شدید در مقابل اعتماد به نفس زیاد از حد پلاگیوس او را به تدریج بر آن داشت که موضعی بگیرد که در آن فیض یگانه عامل تعیین کننده اعمال ما است. بنابراین او به این اندیشه دست یافت که خدا نه تنها وسیله فیض را در اختیار ما می گذارد، بلکه قدرت استفاده از آن ها را هم به ما عطا می کند، یا از ما دریغ می دارد. نتیجه حتمی این دیدگاه آن است که نه تنها همه مسؤولیت نجات منتخبین، بلکه همه مسؤولیت شکست خوردگان و لعنت شدگان متوجه خداست. نجات آنان برای خدا ممکن بوده است، اما در واقع او از اعطای قدرت استفاده از فیض به آنان امتناع کرده است.

اما پلاگیوس معتقد بود که گناه آدم، نوع بشر را به گناهکاری حتمی محکوم نمی کند و نژاد انسانی نه به خاطر آدم می میرد و نه به خاطر مسیح زنده می شود (اگریدی، ۱۳۷۷: ۱۸۴). به این ترتیب او آموزه گناه نخستین را انکار می کرد و آموزه فیض را به گونه ای تفسیر می کرد که خدشه ای به اراده انسان وارد نکند. او می گفت: اگر من باید تلاش کنم، پس من می توانم. فیض الهی برای نجات و رهایی انسان به همه کمک می کند، اما انسان باید با تلاش، خود را شایسته این فیض بگرداند.

نتایج فیض در کتاب مقدس

تعبیر متعدد و در عین حال متنوعی درباره ثمرات فیض در منابع معارف دینی مسیحی وجود دارد. کتاب مقدس نیز به این موارد پرداخته است که عبارت‌اند از: فیض خدا بی‌ثمر نیست بلکه باعث می‌شود ایمان در عمل آشکار گردد و ثمره دهد. (اول تسالوکیان، ۳/۱) فیض توگدی است دوباره که حیاتی جدید را سبب می‌شود. (اول یوحنا، ۳/۳-۵) فیض مسیح، عطیة حیات است. (اول یوحنا، ۵/۲۶ و ۳۳) در مسیحیت، مؤمنین مسیحی به واسطه فیض است که به راستی فرزندان خدا محسوب خواهند شد و خواهند توانست خدا را پدر صدا بزنند، معنای عدل شمرده شدن محض فیض نیز همین است. (رومان، ۲۳/۳-۲۴) در جای دیگری از کتاب مقدس می‌فرماید: "به وسیله فیض، قدرت می‌یابیم که در نظر خدا دقیقاً همان باشیم که او انتظار دارد و همچون فرزندان در مقابل پدر باشیم" (اول یوحنا، ۱/۳-۲).

خداوند برای اینکه انسان را به سوی خود راهنمایی نماید و به نجات برسد، وسایل گوناگونی قرار داده است که عبارت‌اند از: کتاب مقدس که به وسیله آن به معرفت نجات‌بخش مسیح برسد، و دعا یا نیایش که در جهت طلب دریافت مواهب یا الطاف الهی از طرف خداوند، اصرار ورزیده شود، و آداب و شعائر مقدسی که در دین مسیح از طریق آن‌ها، لطف و عنایت خداوند شامل حال شرکت‌کنندگان در مراسم می‌گردد که از جمله این آیین‌ها عبارت‌اند از: غسل تعمید، عشاء ربانی، که مورد قبول غالب پروتستان‌ها است. کلیسای کاتولیک، آیین‌های مقدس دیگری نیز دارد مانند: ازدواج، تدهین آخر، توبه و... مطابق الهیات کلیسای کاتولیک هر یک از آیین‌های مقدس، فیض تقدیس‌کننده را به وجود می‌آورد و یا آن را افزایش می‌دهد. فیض تقدیس‌کننده به این نام خوانده می‌شود زیرا کمک الهی را که برای انجام هدف آیین مقدس لازم است به ایشان می‌بخشد.

استدلال پلاگیوسی‌ها بر اختیار

پلاگیوس نظریه گناه اولیه را به طور کلی رد می‌کند، او مدعی و مصر است که گناه اولیه صرفاً اختیاری و فردی است و نمی‌تواند انتقال یابد. هبوط آدم هیچ تأثیری بر ارواح و بر ابدان نسل او نداشته است (Walker 1954, 57).

اعتقادات پلاگیوس و پیروان او در طرفداری از اختیار مطلق بشر، در ضمن نامه‌های آگوستین به صورت گسترده مطرح گردیده و از سوی آگوستین نقد شده است. یکی از

مباحث پلاگیوس مجبور نبودن انسان به گناه است. پلاگیوس حداکثر تأثیر بر اراده آزاد انسان بر انجام گناه را وسوسه‌های شیطان می‌داند: "ما می‌گوییم انسان‌ها آفریده خداوند هستند و هیچ کس بدون اختیار خود و به قدرت خداوند مجبور به انجام نیکی و یا گناه نیست، بلکه فرد با اراده خودش به نیکی یا بدی دست می‌زند، همچنین این که در انجام نیکی، همواره فیض الهی فرد را یاری می‌دهد اما هنگام ارتکاب به گناه، فرد توسط وسوسه‌های شیطان تحریک می‌شود (Schaff, 1998, 1:654).

در پاسخ به این اعتقاد آگوستین می‌گوید: انسان‌ها تا جایی که انسان باشند، آفریده خداوند هستند، اما تا زمانی که گناهکار هستند، تحت سیطره شیطان هستند مگر اینکه توسط مسیح که تنها به این دلیل که نمی‌توانست انسان گناه کاری باشد و واسطه میان خدا و انسان شد، از آنجا رهایی یابند. همین طور این که هیچ کس بی‌اراده و با قدرت خدا به انجام عمل صالح یا گناه مجبور نمی‌گردد، اما اگر خداوند فردی را رها کند، وی درحالی که سزاوار گناه است به سمت آن می‌رود، و این که اگر خداوند یاری کند، فرد بدون اینکه شایستگی کار نیک داشته باشد به سمت نیکی متمایل می‌گردد. چرا که اگر فرد مایل به انجام نیکی نباشد فرد خوبی نیست، اما توسط فیض الهی وی حتی تا جایی که مایل به نیکی باشد نیز یاری می‌گردد، چرا که این بیهوده نوشته نشده است که "زیرا خداست که از لطف خود، هم اراده و هم قدرت هر کاری را در شما ایجاد می‌کند" (فیلیپیان، ۲: ۱۳). و "اراده توسط خداوند مهیا می‌گردد" (امثال، ۸: ۳۵).

مقایسه آراء آگوستین با ابوالحسن اشعری در جبر و اختیار

نتیجه همه این مباحث، مقایسه آراء آگوستین با ابوالحسن اشعری در جبر و اختیار می‌باشد که در حقیقت هدف اصلی این مقاله بوده است. این مقایسه با استفاده از اظهارات هر دو اندیشمند مذکور در کتاب‌ها و نامه‌هایی که مورد مطالعه نگارنده قرار گرفته است به شرح ذیل استحصال می‌گردد:

۱- اندیشه آگوستین و ابوالحسن اشعری در واکنش به جریان‌های فکری و اعتقادی زمان خودشان و به شدت تحت تأثیر آن محیط فکری شکل گرفته است. با این توضیح که آگوستین به دنبال گرویدن به مانویت و درک مواضع آن‌ها و سپس با روی برتافتن از آن

مکتب از یک سو و مواجهه با تفاسیر سنت شکنانه پلاگیوس از سوی دیگر، به تدوین مجموعه‌ای از اعتقادات کاتولیکی پرداخت و با نقد دو جریان مانویت و مکتب پلاگیوسی، تفاسیر خاص خودش را در دفاع از اندیشه مسیحیت، مطرح و تبلیغ نموده است، اندیشه‌ای که تفاسیر پولس رسول از کتاب مقدس، به وجودش آورد و تلاش آباء کلیسا آن را نهادینه کرد. مانویت نیز تفاسیر خاص خودش را از کتاب مقدس داشت (محتوای نامه دوم به بونیفاس (Schaf, 1998, 654).

از سوی دیگر پلاگیوس معتقد به اختیار مطلق بود و روح مسئولیت شخصی را تبلیغ می‌کرد، او خواسته یا ناخواسته اندیشه‌های کاتولیکی در مورد نزول عیسی مسیح فرزند خدا و متجسد شدن او و قربانی شدنش در مسیر نجات را به چالش می‌کشید، اگر انسان با اختیار خود و بدون نیاز به لطف الهی بتواند نجات پیدا کند و رستگار شود دیگر چه نیازی به تحقق لطف الهی از طریق حضور فیض عیسی مسیح در زمین و در میان مردم می‌باشد و فلسفه قربانی شدن عیسی مسیح و ریخته شدن خون او چه انجामी خواهد داشت؟ این سؤالات در پی انتشار عقاید پلاگیوسی پاسخ‌هایی را می‌طلبید و می‌توانست تمام اندیشه و اعتقاد مسیحیت در این زمینه را دچار مخاطره کند.

در حقیقت مکتب پلاگیوسی این فرصت را برای آگوستین و سایر پدران کلیسا فراهم کرد تا ارکان عقاید مسیحیت را تقویت کنند. (Hatzfeld. AD 1898, 5).

به علاوه طرح و بسط اندیشه گناه نخستین و نیاز به نجات از این گناه فراگیر که و اینکه همه انسان‌ها از روز اول ولادتشان گناهکار می‌باشند، می‌توانست یکی دیگر از عقاید اساسی کاتولیکی یعنی غسل تعمید را توجیه نماید. اندیشه گناه نخستین و تئوری فیض که آگوستین در بسط و نهادینه کردن هر دو مفهوم نقش ویژه‌ای را ایفا نموده است، با انگیزه دفاع از عقاید کاتولیکی در برابر پلاگیوسی‌ها و مانوی‌ها منجر به مبحث چالش برانگیز جبر و اختیار می‌گردد.

اگر انسان بدون اختیار خود مرتکب عواقب گناه اولیه گردیده و گناه کار محسوب می‌شود و بدون استحقاق مستوجب فیض عیسی مسیح و بخشش الهی و نجات می‌شود، اگر مبتلا شدن و نجاتش در دست خودش نباشد، این معنایی جز جبر نمی‌دهد. به علاوه انسان

چگونه می‌تواند در زندگی خویش دارای مسئولیت‌های اخلاقی باشد؟

آگوستین در پاسخ به این معضلات و فرار از گرفتار شدن در دام جبر، توجهات متنوعی را در نامه‌های خویش و همچنین بعضی از نامه‌ها و کتاب‌هایش آورده است که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل می‌باشد:

۱- نامه پنجاهم مجموعه لوب

۲- نامه اول به پاپ بونیفاس

ابوالحسن اشعری نیز در رویارویی با دو جریان فکری زمان خویش از یک سو مواجه با جبری‌گری مطلق سلفی‌هاست و از سوی دیگر مواجه با اعتقادات معتزله که اختیار مطلق را به انسان سپرده و او را مسئول حمله اعمالش می‌دانند. اشعری با تعدیل جریان جبرگرایی با خلق نظریه کسب، تلاش کرد تا بخشی از مسئولیت عملکرد انسان را متوجه خود وی کند. هر چند در این تلاش، او کمتر موفق بوده و صاحب‌نظران، نظریه کسب را بیشتر به عنوان توجیهی برای جبرگرایی می‌شناسند و اشعری نیز در این میان مشهود به جبرگرایی شده است.

۲- دومین وجه اشتراک این دو اندیشمند مسیحی و مسلمان، تفکر فلسفی و رویکرد عقلانی آن‌ها به مسئله جبر و اختیار است. آگوستین خود سابقه‌ای روشن در گرایش به تفکرات فلسفی نو افلاطونی دارد. به علاوه او پیش از جذب به فلسفه نو افلاطونی به مانویت گراییده بود و مهم‌ترین دلیل انفکاک او از مانویت را مناظره وی با پیشوای مانوی‌ها در آفریقا می‌دانند. او که در اعتقاد به عقاید مانوی جبرگرایانه با چالش‌های فکری و عقلی روبرو شده بود، نتوانست توجیه عقلانی مطلوبی را از پاسخ‌های وی بیابد. لذا از مانویت کناره گرفت و با اندیشه‌های فلسفی نو افلاطونی، مدتی عمر خویش را سپری کرد. ابوالحسن اشعری نیز در مواجهه با آراء غیرعقلانی ظاهر گرایان سلفی و عدم اقتناع عقلی در مناظره با ابوعلی جبائی اعتزال پیشه کرد و مکتب کلامی خویش را با رویکرد عقلانی بنا نهاد، هر چند به خاطر پرهیز از عقل‌گرایی معتزله که مشهور به افراطی‌گری شدند، بیشتر تمایل به جریان پیشین داشت. اما به نظر می‌رسد، نظریه کسب بیشتر رویکرد عقلانی برای تفکر جبرگرایی می‌باشد.

۳- نظریه فیض، هر چند با نظریه کسب اختلاف معنایی دارد و در نگاه اول به نظر

نمی‌رسد هیچ سنخیتی باهم داشته باشند، اما از آنجا که هر دو توجیهی برای اعمال خداوند و همچنین مختار بودن انسان و عدم اجبار او به کارهای نیک دارد، از این منظر می‌توانند بسیار به هم نزدیک باشند که نظریه کسب نیز نوعی التفات و لطف خداوند را برای خلق فعل و کسب آن توسط انسان به همراه دارد و در نظریه فیض هم بدون هیچ استحقاقی، انسان مرهون لطف الهی می‌شود و موفق به کار نیک می‌گردد. اما تفاوت اساسی این دو نظریه در ارتکاب به گناه است، در نظریه فیض نمی‌توان گناه را به خداوند نسبت داد، لذا آگوستین در چند جا از نامه‌های خویش تصریح می‌کند که برای گناه کردن انسان اختیار خویش را دارد و با اراده خود گناه می‌کند اما برای انجام کار نیک به فیض عیسی و لطف الهی نیازمند است و تنها با همراهی فیض است که انسان موفق به عمل صالح می‌گردد.

۴- وجه اشتراک دیگر آگوستین با اشعری در نسبت دادن گناه به انسان بدون اختیار خویش است، منتها این نسبت با دو رویکرد کاملاً متفاوت صورت می‌گیرد.

آگوستین انسان را به خاطر گناه نخستین گناه کار می‌داند، گناهی که از طریق شهوت‌رانی مرد و زن وهم بستری و تولید نطفه به جنین نیز منتقل می‌شود و تنها راه پاک شدن از آن، غسل تعمید و ایمان به عیسی مسیح به عنوان فیض مستمر خداوند است.

این انسان تنها در صورتی مشمول توفیقات روح القدس می‌شود که به قربانی شدن فرزند خدا و تجسد پروردگار ایمان بیاورد.

اما اشعری انسان را مجبور به گناه می‌داند چون خلق همه عالم در ید قدرت الهی است و افعال انسان نیز حادث است و مخلوق، لذا گناه انسان نیز منسوب به قدرت و اراده الهی می‌باشد. با این توضیح که خلق اعمال با قدرت خداوند و هم زمان با کسب ارادی انسان انجام می‌شود.

۵- آگوستین و اشعری هر دو توجه دارند که نظریاتشان متهم به جبرگرایی است و هر دو سعی تلاش برای گریز از این اتهام عقل‌گریز داشته باشند. همان‌طور که ذکر شد ابداع نظریه کسب از سوی اشعری و توجیهات آگوستین در پاسخ‌هایی که در نامه‌هایش وجود دارد، در همین راستاست. خصوصاً آگوستین تلاش بیشتری دارد تا به جبرگرایی متهم نشود. او اعتقاد به از بین رفتن اختیار را به واسطه گناه اولیه نیز توجیه می‌کند که اعتقاد به نابودی اختیار به از بین رفتن اختیار انسان در بهشت بر می‌گردد، آن اختیاری که با

گناه اولیه ناپود شده، اختیار انسان در بهشت بود و گرنه انسان در دنیا مختار است. وی درخواست و طلب حاجت انسان از خداوند را در ادعیه مختلف که در ضمن کتاب مقدس هم آیات زیادی دارد. یکی از نشانه‌های مختار بودن انسان می‌داند.

دومین دلیلی که آگوستین از متن کتاب مقدس ارائه می‌دهد، این است که انسان‌ها بایستی فرزندان خدا شوند تا آزاد شوند و اگر بگویند که در قدرت بر فرزند خدا بودن مساعدت شده است، برای اینکه شایسته دریافت چنین قدرتی باشند، لازم است در ابتدا، به واسطه اختیار و نه با کمک فیض او را دریافت کرده باشند (schaff 1998,645)، لذا هر کس با اختیار خود عیسی مسیح را دریافت کند، شایستگی فرزندى خداوند را خواهد داشت و هر کس فرزند خدا شود، از فیض مسیح بهره‌مند می‌گردد و آن کس که از فیض مسیح بهره‌مند شود موفق به عمل صالح می‌گردد و چنین مردی رستگار و آزاد خواهد بود.

نتیجه‌گیری

در وجود متکلمین بزرگی چون آگوستین و اشعری تعهد به دین و اصول عقائد به عنوان مهمترین دغدغه‌های ایشان موجب تهییج انگیزه در ابداع نظریه‌های تاریخی مؤثر در سیر تحولات اعتقادی پیروان ادیان بزرگی چون اسلام و مسیحیت گردیده است. دفاع از صفات الهی مانند قدرت، علم، حکمت و اراده در کنار غیرمنطقی بودن انکار اختیار انسان موجب خلق نظریه کسب در میان اشاعره شد. همین مسائل در میان مسیحیان موجب رویارویی متکلمینی مانند آگوستین و پلاگیوس شد و آگوستین سعی کرد با نظریه فیض پاسخی به همه شبهات داده باشد. نظریه کسب در میان فرقه اشاعره که یکی از فرق مهم و مؤثر در میان مسلمانان می‌باشد و نظریه فیض در کلیسای کاتولیک و در میان مسیحیان بسیار کاربردی و تعیین کننده بوده اند، به طوری که اکثر متکلمین هر دو دین از آنها تأثیر پذیرفته اند. هر چند شیوه این دو متکلم در ابداع نظریه کلامی کسب و فیض متفاوت می‌باشد اما انگیزه هر دو نفر ایستادگی در برابر افراط و تفریط در مسئله عقل‌گرایی و تفویض از یک سو و سنت‌گرایی و جبری‌گری مطلق از سوی دیگر بوده است. هر چند در این زمینه دستاورد هیچکدام از این دو دانشمند خالی از اشکال نیست و ناخواسته به گونه‌ای دیگر تن به جبری‌گری داده اند.

فهرست منابع

۱. اشعری، ابوالحسن. (۱۹۵۲ م). *اللمع فی الرد اهل الزيغ و البدعه*. بیروت: المطبعه الکاثولیکیه.
۲. _____ (۱۳۶۲). *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۳. ابن فورک، محمد بن الحسین. (۱۹۸۷ م). *مجرد مقالات الشیخ ابی الحسن الأشعری*. بیروت.
۴. اگریدی، جوان. (۱۳۷۷). *مسیحیت و بدعت‌ها*. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی. قم: موسسه فرهنگی طه.
۵. امین، احمد. (۱۹۳۳ م). *ضحی الاسلام*. ج ۳. قاهره: مطبعه اعتماد.
۶. انواری، محمدجواد. (۱۳۷۹). *اشعری. دائره المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۹. تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
۷. دادبه، اصغر. (۱۳۸۸). *جبر و اختیار، دائره المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۷. تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
۸. سبحانی، جعفر. (۱۳۸۷). *بررسی مکاتب جبر و اختیار از دیدگاه قرآن و اصول فلسفی*. تنظیم و نگارش از علی ربانی گلپایگانی. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۹. شهرستانی، عبدالکریم. (۱۹۶۸). *الملل و النحل*. ج ۱. قاهره: مکتبه النجلو المصریه.
۱۰. _____ (۱۹۵۶ م). *شرح الاصول الخمسه*. تحقیق عبدالکریم عثمان قاهره.
۱۱. قوشچی، علی. (۱۳۶۴). *شرح تجرید العقائد*. تهران.
۱۲. کرنز، ارل. (۱۹۹۴ م). *سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ*. ترجمه آرمان رشدی. تهران: آموزشگاه کتاب مقدس.
۱۳. لویس، برنارد. (بی تا). *تاریخچه آموزه‌های مسیحی از قرن اول تا کنون*. تهران: کانون یوحنا رسول.
۱۴. مک کراث، الستر. (۱۳۸۵). *درآمدی بر الهیات مسیحی*. ترجمه عیسی دیباج. تهران: کتاب روشن.
۱۵. ملاصدرا، محمد. (۱۳۵۶). *خلق الاعمال*. ترجمه زین العابدین قربانی. تهران: موسسه انتشارات بعثت.
16. HATZFELD. AD, (1898). *SAINT AUGUSTINE*, TRANSLATED BY E. HOLT, LONDON, DUCKWORTH & CO., 3, HENRIETTA STREET, W.C. NEW YORK, CINCINNATI & CHICAGO.
17. Loeb, James. (1965). *Saint Augustine select letters*. The Loeb classical library. James Houston baxter. London: Harvard university press.
18. P fandl, Gerhard. *Some Thoughts on Original Sin*.
19. Ripley, Francis. (1960). *This is the faith*, Golden Press, New York.

20. Schaff, Philip. (1886). *Nicene and Post Nicene Fathers*, V. 1, Christian Litreratur Poblublishing Co, New York.
21. Sell, Edward. (1908). *Salvation. Encyclopaedia of Religion and Ethics*. Edited by Jaims Hasting, Charles Scribners Sons, New York.
22. *The Holy Bible*. (2007). Harper catholic Bibles, New York.
23. Walker, williston. (1954). *A history of christen churc*